

بهار و نوروزی دیگر فرار سید

ای دل من گرچه در این روزگار
جامه رنگین نمی پوشی به کام
باده رنگین نمی بینی به جام
نقل و سبزه در میان سفره نیست
جامت از آن می که می باید تهی است
ای دریغ از تو اگر چون گل نرقصی با نسیم
ای دریغ از من اگر مستم نسازد آفتاب
ای دریغ از ما اگر کامی نگیریم از بهار
گر نکوبی شیشه غم را به سنگ
هفت رنگش می شود هفتاد رنگ

حمله های نظامی را متوقف کنید

دیپلماسی جهانی برای اعلام هرچه زودتر آتش
بس فعال شود

ننگ و نفرت بر جنگ افروزان، جنایتکاران جنگی
و مدافعین حمله های نظامی

سرنگون باد حکومت های جنگ طلب و دیکتاتور گسترده ترومستحکمتر باد همبستگی اکثریت اهالی جامعه بمثابة قربانیان جنگ آمریکا - اسرائیل و ایران و جنگ چهل اندی ساله اقلیت در قدرت حکومت جنایتکار اسلامی در ایران

- نوروز در خون

- شلیک نیروهای سرکوب دستگاه جنایتکار رهبری بسوی زندانیان معترض به قطع جیره غذایی
چابهار و مرگ و مصدومیت شماری از آنها

- یادداشت سوم از تهران زیر انفجار

- اخراج 80 کارگر کارخانه ریسندگی خاور رشت و عدم پرداخت 2 ماه حقوق و عیدی کارگران شاغل
و اخراجی

- ادامه پلاتکلیفی معیشتی کارگران کارخانه داروگر تهران و شرکت تولید پرس

- بازداشت منوچهر آقابیگی، عضو هیئت مدیره انجمن صنفی فرهنگیان کرمانشاه بی خبری کامل از
وضعیت او

*نوروز در خون

با همین دیدگان اشک آلود

از همین روزن گشوده به دود

به پرستو، به گل، به سبزه درود

«فریدون مشیری»

نوروز همواره جشن نور و روشنایی و رویش است؛ ولی در جهان ستمبار سرزمین ما، اکنون خون
ریخته بر خاک، سبزه زندگی را بر کناره جو آغشته کرده است. با این همه، رویش بردمیده، جان جهان
را تازه می کند.

نوروز اینک، در هجوم شرّ جهانی و سرکوبِ درازسالِ یک حاکمیت پلید، در تلاش بودن است و پایداری یک رزم دلاورانه، مردم را جان تازه می‌بخشد تا بمانند و با هر بهار دوباره برویند.

خجسته باد روزگار نوینی که از پس تیرگی برمی‌آید و بر پای سرزندگی می‌ایستد و سرودِ رهایی می‌خواند. خجسته باد نوروز. پیروز باد شادی از دلِ رنج. سبز و شاداب باد زندگی و شرافت انسانی.

سال‌ها حاکمیت خون‌بار جمهوری پلید اسلامی، بذر سرکوب و کشتار و نفرت را کاشت و بدبختی به بار آورد. این نفرت کور، بهانه‌ای برای غارت و جنگ و هجوم آدم‌خواران دیگری از این جهان شد که هرکجا گام نهاده‌اند، همانند این حاکمیت کثیف، مرگ و نکبت و تباهی به بار آورده‌اند.

با نوروز، اما این امید هست که مردم ما از پس این تباهی برآیند و جهان تازه‌ای، فارغ از هرگونه ستم و زور، به پا کنند.

نوروز به مردم ایران و همهٔ آنان که دل در گرو زیبایی و زندگی دارند مبارک باد!

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)-انجمن قلم ایران (در تبعید)

نوروز ۱۴۰۵ خورشیدی

***شلیک نیروهای سرکوب دستگاه جنایتکار رهبری بسوی زندانیان معترض به قطع جیره غذایی چابهار و مرگ و مصدومیت شماری از آنها**

روز چهارشنبه 27 اسفند، شلیک نیروهای سرکوب دستگاه جنایتکار رهبری بسوی زندانیان معترض به قطع جیره غذایی چابهار، استان سیستان و بلوچستان موجب مرگ و مصدومیت شماری از آنها شد.

به گزارش 29 اسفندیک منبع خبری محلی، زندانیان در زندان چابهار نسبت به قطع چند روزه جیره غذایی، عدم تأمین مواد غذایی و نبود امنیت جانی در جریان جنگ ایران با آمریکا و اسرائیل اعتراض کرده بودند که منجر به تنش و درگیری شده است.

بنا بهمین گزارش، مسئولان زندان، از نیروهای امنیتی و یگان ویژه در شهر چابهار خواسته اند تا به زندان مراجعه کنند که با تیراندازی آنان به سمت زندانیان همراه بوده است. در جریان این تیراندازی، شماری از زندانیان مورد هدف گلوله قرار گرفتند و مجروحان این تیراندازی به بیمارستان امام علی چابهار منتقل شدند.

یکی از نزدیکان یک زندانی چابهار به خبرنگار این منبع خبری گفت: در جریان اعتراض زندانیان، علاوه بر تیراندازی نیروهای امنیتی به سمت زندانیان، صدای انفجار نیز از داخل زندان شنیده شده است

وی با اشاره به اینکه، بسیاری از زندانیان از ناحیه پا مجروح شدند در رابطه با وضعیت نزدیکان خود در زندان گفت که تاکنون هیچ پاسخی نسبت به وضعیت او از سوی مسئولان زندان داده نشده و حتی به بیمارستان امام علی چابهار مراجعه کردند که در آنجا حضور نداشته است.

***یادداشت سوم از تهران زیر انفجار**

چند روز، چند هفته، چند سال باید بمباران را تاب بیاوریم؟ چقدر ناامنی و دزدی و جنایت و تصادف و بیماری را در شهری بدون کلانتری و بدون آمبولانس باید به‌تنهایی مدیریت کنیم؟ چند کودک و زن و مرد بی‌دفاع باید کشته شوند؟ عدد بده! به چه عددی باید برسیم تا بگویید کافی است، جنگ دیگر نمی‌صرفد؟

چهارشنبه 27 اسفند 1404 / تهران / غزل

دیشب سوررئال‌ترین چهارشنبه‌سوری عمرم را تجربه کردم. در شرایط جنگی انتظار این که مردم باز هم ترقه و نارنجک و فشفتنه روشن کنند نداشتم. اما از غروب خورشید سروصداها شروع شد و اگر کمی دقیق‌تر گوش می‌کردی صدای فعال شدن پدافندها و انفجار بمب‌های جنگی در نقاط دورتر هم به گوش می‌رسید. من دراز کشیده بودم و کتاب می‌خواندم. تلاش احمقانه‌ای می‌کردم برای اینکه بتوانم روی کلمات تمرکز کنم. نکسوس از هنری میلر. به فصلی رسیده بودم که راوی در محله‌ی یهودی‌نشین در یک مهمانی با همسایه‌ها و دوستان یهودی‌اش حرف‌های روشنفکرانه می‌زدند. هر ازگاهی دست از خواندن می‌کشیدم و با خودم می‌گفتم: داری چکار می‌کنی؟ شرایط الان تو چه نسبتی با این کتاب دارد؟ یک نویسنده روشنفکر جوان در یک محله‌ی اعیان‌نشین در آمریکا و روایت آنچه بهش می‌گذره با ترکیب صدای موشک و پدافند و اخبار همواره غیرموثق این روزها چه ربطی به هم دارند؟

یادم افتاد چند روز پیش وقتی با دوستانم در پیترزافروشی محبوبم نشسته بودیم دوستم پرسید چی باعث میشه زندگی کنی؟ گفتم یعنی چی؟ گفت منظورم اینه این روزا چی زنده نگهات داشته و باعث می‌شه خودکشی نکنی؟ یک لحظه اضطراب شدیدی بهم هجوم آورد ضربان قلبم بالا رفت و بدون فکر اولین چیزی که به ذهنم رسید را سراسیمه گفتم: من دارم یه رمان قشنگ می‌خونم و خیلی ناراحت می‌شم اگر قبل از تموم کردنش بمیرم. دوستانم بلند بلند خندیدند و گفتند همین؟ حس کسی رو داشت که اسلحه روی سرش گذاشتن و هر لحظه ممکنه شلیک کنند و من باید دلیل موجه‌ای بیارم برای اینکه زنده بمونم: من منتظرم تابستون بشه تا بتونم بازم توی پارک روی چمن‌ها دراز بکشم و ابرها و حرکت برگ درخت‌ها توی باد رو ببینم. می‌دونی چقدر کتاب هست که نخوندم. اگه بمیرم و هنوز ژاپن رو ندیده باشم چی؟ دوستانم بازم می‌خندیدند و می‌گفتن کاش دیوانگی تو رو ما هم داشتیم. ولی مگه زندگی همین لحظه‌ها و آرزوها نیست؟ همین که حتی وسط جنگ بتونی چندساعت با دوستان بشینی و یه پیترزای خوشمزه رو سه تایی با هم بخورید؟

دوباره سعی می‌کنم روی کتاب تمرکز کنم. نکسوس. رمانی که ناخودآگاه به‌عنوان اولین دلیل ادامه‌ی زندگی‌ام در این روزها به زبان آوردم. اما نمیشه. همیشه موزیک متنم زمان کتاب خوندن آهنگ بی‌کلام بود ولی الان اینترنت درستی ندارم برای موزیک گذاشتن و حالا که ساعت حدوداً ۹ شب شده شعارهای شبانه هم پراکنده و آرام آرام به موزیک متن اضافه شدن: مرگ بر دیکتاتور/ مرگ بر بسیجی/ مرگ بر سپاهی/ و همچنان هر ازگاهی جاوید شاه. این روزها هیچ چیز با هیچ چیز نمی‌خواند. در تعارضی دیوانه‌کننده زندگی می‌کنیم مثلاً همین همزمانی شعار مرگ بر دیکتاتور و جاویدشاه. بالاخره کدامش؟ همزمان با شروع شعارها صدای ویراژ موتورسوارهای بسیجی در محل هم بیشتر می‌شود. برای ترساندن؟ برای شناسایی خانه‌هایی که شعار می‌دهند؟ برای تیراندازی به سمت خانه‌ها؟ به سمت پنجره می‌روم و پدرم فریاد می‌زند نرو خطرناکه! پدرم از اسلحه‌ی بسیجی‌های

ایدئولوژیک بیشتر از جنگنده‌ها و بمب‌های جنگی می‌ترسد. دوباره کلافه و مستاصل کتاب به دست می‌گیرم تا شاید کمی از این دنیای مجنون فاصله بگیرم و می‌رسم به این جمله که: «پسرش گفت او به تعطیلات نیاز داره. دخترش گفت آره می‌خوایم بفرستیمش فلسطین» بلند بلند خندیدم. سانسور در ایران گاهی واقعا مضحک و خنده‌دار است. وقتی شخصیت‌های کتاب یهودی هستند به وضوح در متن اصلی از کلمه اسرائیل استفاده شده و احتمالا مترجم اجازه‌ی استفاده از این نام را نداشته. در تمام این کتاب به جز نیاز به تمرکز برای خواندن‌اش در چنین شرایط هرج و مرج و دیوانه‌کننده‌ای باید کمی هم رمزگشایی بلد باشم تا بفهمم کدام کلمات و کجای داستان چطور سانسور شده است.

خسته و کلافه کتاب را می‌بندم صداهای اطراف هم کمی آرام شده‌اند. گریه‌ی ترسیده‌ام با احتیاط از زیر میز سرک می‌کنند و کنجکاوانه سر می‌چرخاند تا مطمئن شود می‌تواند از پناهگاهش خارج شود یا نه.

هجوم افکار دست از سرم برنمی‌دارند شاید بخاطر همین این روزها دائم سردرد دارم. پنجره را باز می‌کنم تا هوای خنکی که بوی بهار گرفته کمی آرام کند. در تاریکی دراز می‌کشم. هنوز هم هرازگاهی کسانی در دوردست فریاد می‌زنند: مرگ بر بسیجی/ مرگ بر سپاهی. و من به تمام تعارض‌های دیوانه‌کننده این روزها فکر می‌کنم. این حجم از افکار و احساسات متعارض جانم را به لب رسانده. تمام اصول اخلاقی شخصی‌ام در مرز باریکی تلوتلو می‌خورند و هر لحظه ممکن است به مغاک هیولا سقوط کنم. من در تمام زندگی‌ام تلاش کردم به اصول اخلاقی‌ام پایبند باشم چون فکر می‌کنم آدم خصوصا در شرایط بحرانی به مرکز ثقلی نیاز دارد تا دچار فروپاشی نشود و همچنان استوار در مسیر زندگی گام بردارد. برای همین هم همیشه مخالف جنگ، اعدام و خشونت بودم. این روزها اما انکار لذتی که از فروپاشی همه‌چیز هرازگاهی زیر پوست و استخوانم حس می‌کنم انکارناپذیر است. همزمان که می‌خواهم این جنگ و کشتار هر چه زودتر تمام شود از تمام شدن‌اش قبل از مرگ تمام افراد لیست مرگ‌ام می‌ترسم. من دفترچه مرگ دارم و لیستی از اسامی داخل‌اش است که آرزوی نابودی‌شان را دارم. با خودم می‌گویم نکند جنگ تمام شود و هیولای زخمی جمهوری اسلامی وحشیانه‌تر از قبل به جان‌مان بیفتند؟ پس حق با فروید و لکان بود وقتی که از سائق مرگ و قدرت ویرانگرش در بشر حرف می‌زدند من هم استثنا نیستم. هیولای مرگ‌خواهی، سادیسم و خشونت افسارگسیخته درون من هم در تقلاست که بیرون بیاید تا من و همه چیز را به آتش بکشد. من مثل همیشه به واژه‌ها پناه می‌برم چرا که در آغاز کلام بود و این روزها تنها پناهگاهی است که برای انسان ماندن می‌توانم به آن چنگ بزنم. این میل شدیدم به آزاد کردن هیولای درونم را می‌بینم و به مدد واژه‌ها تلاش می‌کنم تا رام نگاه‌اش دارم.

پناه می‌برم به واژه‌ها، خودم را در آغوش می‌گیرم و شاملو در گوشم لالایی‌ای را زمزمه می‌کند:

انسان زاده شدن تجسد وظیفه بود

توان دوست داشتن و دوست داشته شدن

توان شنفتن

توان دیدن و گفتن

توان اندهگین و شادمان شدن

توان خندیدن به وسعت دل، توان گریستن از سویدای جان

توان گردن به غرور برافراشتن در ارتفاع شکوهناک فروتنی

توان جلیل به دوش کشیدن بار امانت

و توان غمناک تحمل تنهایی

تنهایی

تنهایی

تنهایی عریان

انسان دشواری وظیفه بود!

منبع اصلی خبر: رادیوزمانه

***اخراج 80 کارگر کارخانه ریسندگی خاور رشت و عدم پرداخت 2 ماه حقوق و عیدی کارگران شاغل و اخراجی**

80 کارکر از 108 شاغل کارخانه ریسندگی خاور رشت به بهانه نوسازی در پایان سال اخراج و دریافت حداکثر به مدت یکسال به بیمه بیکاری معرفی شدند.

بر پایه گزارش رسانه ای شده، حقوق ماه های بهمن و اسفند به همراه عیدی کارگران شاغل و اخراجی این واحد تولیدی، استان گیلان پرداخت نشده است.

***ادامه بلاتکلیفی معیشتی کارگران کارخانه داروگر تهران و شرکت تولید پرس**

4 ماه حقوق و عیدی 48 کارگر کارخانه داروگر تهران کماکان پرداخت نشده است و کارگران و خانواده هایشان را در این شرایط جنگی با فشار مضاعفی روبرو کرده است.

بنا به گزارش رسانه ای شده، کارگران شرکت تولید پرس نیز که از واحدهای زیرمجموعه هلدینگ داروگر محسوب می شوند، با شرایطی مشابه روبرو هستند و با مطالبات مزدی پرداخت نشده مواجه اند.

***بازداشت منوچهر آقابیگی، عضو هیئت مدیره انجمن صنفی فرهنگیان کرمانشاه بی خبری کامل از وضعیت او**

منوچهر آقابیگی، از اعضای هیات مدیره انجمن صنفی معلمان در کرمانشاه، از تاریخ ۲۷ اسفندماه توسط نیروهای امنیتی بازداشت شده است. تاکنون هیچ اطلاعاتی درباره نهاد بازداشت کننده، محل نگهداری و یا دلایل این بازداشت منتشر نشده است.

بر اساس گزارش‌های دریافتی، وی پس از بازداشت هیچ تماسی با خانواده خود نداشته و وضعیت او در حاله‌ای از ابهام قرار دارد.

این در حالی است که آقابگی از بیماری‌های قلبی و مشکلات عروقی رنج می‌برد و ادامه بی‌خبری از وضعیت و عدم دسترسی او به مراقبت‌های پزشکی، نگرانی‌های جدی درباره سلامت و جان او ایجاد کرده است.

شورای هماهنگی ضمن حمایت از این فعال صنفی، تداوم رویه سرکوب فعالین صنفی معلمان را محکوم می‌کند و خواستار آزادی فوری ایشان است.

akhbarkargari2468@gmail.com